

روابط منطقه‌ای فدراسیون روسیه: عوامل تاثیرگذار و متغیرهای دخیل

حمیدرضا عزیزی¹

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شرایط متفاوتی را پیش روی کشورهای پیشین اتحاد قرار داد که فدراسیون روسیه نیز یکی از این کشورها بود. چالش‌های فراوانی که روسیه در ابتدای فروپاشی با آنها دست به گریبان بود، بر سیاست خارجی این کشور تاثیر گذاشت و موجب نوعی ابهام و آشفتگی در این سیاست شد. این آشفتگی و سردرگمی، سطوح مختلف سیاست خارجی روسیه و به تبع آن روابط خارجی آن کشور در ابعاد دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی را به یک نسبت تحت تاثیر قرار می‌داد.

مقاله حاضر، تمرکز خود را بر سطح دوم، یعنی روابط منطقه‌ای فدراسیون روسیه قرار داده و در پی آن است تا عوامل موثر بر تغییر و تحولات رخ داده در این عرصه را مورد شناسایی قرار دهد. این مقاله نشان می‌دهد که تغییر و تحولات صورت گرفته در روابط روسیه با مناطق مختلف جهان، بیش از هر چیز بر اثر تغییرات نظری در عرصه سیاست خارجی این کشور روی داده است. به عبارت دیگر، عوامل داخلی مهم‌ترین تاثیر را در تحول روابط منطقه‌ای فدراسیون روسیه ایفا کرده‌اند.

واژگان کلیدی: فدراسیون روسیه، سیاست خارجی، روابط منطقه‌ای و گفتمان‌های
سیاست خارجی.

مقدمه

¹. دانشجوی دکترای رشته مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991، واقعه‌ای بود که تأثیرات عمیق و گسترده‌ای در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی (در ارتباط با هریک از کشورهای پیشین اتحاد) به دنبال داشت. در پی این واقعه، کشورهای تازه استقلال یافته با شرایط داخلی و خارجی متفاوتی روبرو گردیدند که برای بقای خود نیاز به تعامل صحیح با این شرایط داشتند. فدراسیون روسیه نیز هرچند پیش از این نقش مرکزیت را در اتحاد به عهده داشت، اما به هر حال از این امر مستثنا نبود و از شرایط جدید تأثیر می‌پذیرفت؛ اما در این میان، فدراسیون روسیه از یک جنبه بسیار مهم با سایر کشورهای پسا شوروی تفاوت داشت و آن سابقه دیرینه دولت‌داری در این کشور بود که از دوران تزاری آغاز شده و در دوران هفتاد ساله اتحاد جماهیر شوروی نیز ادامه یافته بود. به این ترتیب انتظار می‌رفت که این کشور پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با مشکلات کمتری در این زمینه مواجه باشد. واضح است که با از میان رفتن اتحاد، ایجاد تغییر در جنبه‌های مختلف سیاست در این کشور ضروری بود. بدون شک سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی بود که این تغییرات در آن ضروری می‌نمود.

اما با وجود مطالب فوق، چالش‌های فراوانی که روسیه در ابتدای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با آنها دست به‌گریبان بود، بر سیاست خارجی این کشور هم تأثیر گذاشت و موجب نوعی ابهام و آشفتگی در این سیاست شد. از جمله این که روسیه جدید باید خود را با جهانی تطبیق می‌داد که این کشور دیگر در آن یک ابرقدرت به‌شمار نمی‌رفت. مشکلات شدید اقتصادی این کشور نیز توان عمل آن در عرصه بین‌المللی را محدود می‌کرد. وجود اقلیت‌های روس‌تبار در جمهوری‌های پیرامون از دیگر مسائلی بود که ملاحظات خاصی را بر سیاست خارجی روسیه تحمیل می‌کرد. همچنین گسترش ناتو به شرق در فضای بین‌المللی پس از جنگ سرد از دید دولتمردان و نیز مردم روسیه می‌توانست تهدیدی جدی علیه امنیت این کشور باشد. (White, 2011: 265) مجموع این عوامل باعث شد که برخی از تحلیلگران حتی از نبود یک رویکرد واقعی و عملی در سیاست خارجی روسیه در دهه 1990 سخن بگویند.

این آشفتگی و سردرگمی، سطوح مختلف سیاست خارجی روسیه و به تبع آن روابط خارجی آن کشور را به یک نسبت تحت تأثیر قرار می‌داد. به این ترتیب، هم در زمینه روابط دوجانبه روسیه با کشورهای مختلف جهان، هم در زمینه رویکردهای سیاست خارجی روسیه

به مناطق مختلف و همچنین در رهیافت‌های کلان این کشور، تغییر و تحولات فراوانی روی داد.

مقاله حاضر، تمرکز خود را بر سطح دوم، یعنی روابط منطقه‌ای فدراسیون روسیه قرار داده و در پی آن است تا عوامل موثر بر تغییر و تحولات رخ داده در این عرصه را مورد شناسایی قرار دهد و نشان می‌دهد که تغییر و تحولات صورت گرفته در روابط روسیه با مناطق مختلف جهان، بیش از هر چیز بر اثر تغییرات نظری در عرصه سیاست خارجی این کشور روی داده است. به عبارت دیگر، عوامل داخلی مهم‌ترین تاثیر را در تحول روابط منطقه‌ای فدراسیون روسیه ایفا کرده‌اند.

مقصود از «تحولات نظری»، همان چیزی است که به طور معمول با عنوان «گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه» از آن یاد می‌شود و هریک در دوره‌ای در سیاست خارجی روسیه مطرح بوده و حضور داشته‌اند. در این میان، سه ایده یا گفتمان «اروآتلانتیک‌گرایی»، «اوراسیاگرایی» و «ملی‌گرایی» بیش از بقیه مطرح شده و هر یک توانستند در دوره‌هایی، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه را شکل دهند.

1- گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تاکنون سه گفتمان عمده در سیاست خارجی فدراسیون روسیه ظهور کرده است. گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی بلافاصله پس از فروپاشی به گفتمان مسلط تبدیل شد و کم و بیش تا اواسط دهه 1990 ادامه یافت. گفتمان اوراسیاگرایی در واکنش به ناکامی‌های گفتمان پیشین ظهور کرد و توانست تا زمان روی کار آمدن پوتین اعتبار خود را حفظ کند. با به قدرت رسیدن پوتین، گفتمان ملی‌گرایی و اندیشه «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» به ادبیات سیاست خارجی روسیه راه یافت. در ادامه ویژگی‌های هر یک از این گفتمان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

1-1- اروآتلانتیک‌گرایی

اولین مرحله از گفتمان سیاست خارجی روسیه پساشوروی از سوی طرفداران نظریه همگرایی با غرب یا اروآتلانتیک‌گراها ارائه شد. اروآتلانتیک‌گرایی تلاشی بود برای نزدیک کردن ارزش‌ها و مفاهیم روسی و غربی به یکدیگر که غرب را نه نقطه مقابل و دشمن، بلکه

شریک طبیعی روسیه می‌انگاشت. اروآتلانتیک‌گراها با تاکید بر تعلق تاریخی روسیه به تمدن غرب، طرفدار جهت‌گیری غربی بوده و بر لزوم ادغام این کشور در نهادها و سازمان‌های غربی از جمله اتحادیه اروپا، ناتو، گروه هفت و سازمان تجارت جهانی و همچنین تثبیت جایگاه روسیه به عنوان کشوری هنجارمند و شریکی قابل اعتماد در جامعه دولت‌های متمدن اصرار داشتند. (نوری (الف)، 1389: 11)

البته باید توجه داشت که اروآتلانتیک‌گرایی دارای ریشه‌هایی در دل تاریخ و فرهنگ روسیه بود. از دوران پتر کبیر که برای جبران عقب‌ماندگی روسیه نسبت به اروپای غربی اصلاحات آغاز شد، برخی از روشنفکران و سیاستمداران نجات و رهایی کشور خود را در نزدیکی فزاینده با غرب و استفاده از الگوهای غربی یافتند. غرب‌گرایان از قرن نوزدهم طرفداران بیشتری پیدا کردند. آنها تحقق ارزش‌های غربی را در جامعه روسیه مورد توجه قرار داده بودند و پیشرفت روسیه را در گرو ارتباط روزافزون با غرب و یکپارچه شدن با آن می‌دانستند. (Tolz, 1992: 2-4)

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز برخی از سیاستمداران روسیه به طرفداری از این دیدگاه برخاستند. مهم‌ترین چهره در میان آنها، آندری کوزیرف بود که از سال 1991 تا 1996 سمت وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه را بر عهده داشت. اعتقاد اصلی کوزیرف و هم‌فکران وی این بود که روسیه برای اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی به حسن نیت و حمایت غرب نیازمند است. (ثقفی عامری، 1379: 11) مهم‌ترین عامل موثر بر سیاست خارجی روسیه در دوره کوزیرف، توجه به مشکلات داخلی و نیاز به کمک‌های خارجی برای بهبود شرایط اقتصادی کشور بود. مهم‌ترین شاخص سیاست خارجی وی نیز رفتار منفعلانه در برابر غرب بود که در این مورد نیز نیاز به غرب برای بازسازی اقتصادی و ادغام در نظام اقتصاد بازار آزاد، عوامل مهمی به شمار می‌رفتند. (رحمانی، 1383: 175)

بر این اساس، روسیه همان تعریفی از منافع ملی را مدنظر قرار می‌داد که در کشورهای دموکراتیک پذیرفته شده است. به اعتقاد کوزیرف، روسیه پساشوروی از یک محیط آرام بین‌المللی با تهدیدهای خارجی اندک بهره‌مند می‌شد. به این ترتیب، سیاست خارجی روسیه می‌توانست اهداف و دستور کارهایی را که محیط داخلی برای آن تعیین می‌کند، پیگیری کند. مهم‌ترین این دستور کارها، همان طور که اشاره شد، بازسازی اقتصادی

کشور بود. به این ترتیب از دید کوزیرف، روسیه می‌توانست به شریکی قابل اتکا برای جامعه بین‌المللی تبدیل شود. (Rumer, 2007(a): 15)

از دیگر ویژگی‌های گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی باید به هرگونه تقابل و تضاد با غرب و عدم درگیری در مسائل آسیای مرکزی و قفقاز اشاره کرد. همچنین از این دیدگاه، غرب دوست و جهان اسلام دشمن تلقی می‌شد. (کرمی، 1384: 64) هرچند این گفتمان کم و بیش تا میانه دهه 90 ادامه یافت، اما دلایلی از جمله آرمان‌گرایی بیش از حد و عدم انطباق با واقعیت‌های بیرونی، تشدید مشکلات داخلی و خارجی، قدرت‌یابی گروه‌های رقیب و سرانجام، عدم تحقق همراهی‌های مورد انتظار از غرب، موجب تضعیف آن شدند. (نوری‌الف)، (1389: 11)

در پی تحولات داخلی در روسیه از سال‌های 1992-1993 دولت روسیه به سوی سیاست‌های میانه، گرایش پیدا کرد و یلتسین در پی پیروزی حزب لیبرال دموکرات و فشار نیروهای ملی‌گرا در داخل روسیه، لحن خود را در سیاست خارجی تغییر داد. او به روشنی کنار گذاشتن سیاست خارجی غرب‌گرایانه را مورد تایید قرار داد. وی همچنین در مورد حقوق و آزادی‌های روس‌های ساکن در جمهوری‌های پیرامون شوروی (که به کشورهای «خارج نزدیک» معروف شده بودند) لحن تندتری را به کار گرفت. با توجه به نقش روسیه در اتحاد جماهیر شوروی، یلتسین از رهبری روسیه در امور امنیتی نیز حمایت کرد. (کولایی، 1389: 289-290) مجموع این عوامل به معنی پایان حاکمیت گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی بر سیاست خارجی روسیه بود.

1-2- اوراسیاگرایی

طرفداران این نظریه معتقد بودند که روسیه به علت ویژگی سرزمینی خاصی که دارد و سرزمین آن در اروپا و آسیا گسترش یافته، لازم است تا سیاست متوازنی که تضمین‌کننده تامین منافع آن کشور در اروپا و آسیا باشد را دنبال کند. (ثقفی عامری، 1379: 10) اوراسیاگرایی در حقیقت در پی حفظ روابط باثبات هم با شرق و هم با غرب و برقراری توازن میان این دو بود. از این دیدگاه، گرایش گسترده روسیه به غرب، موجب نادیده گرفتن بخش مهمی از منافع و اولویت‌های این کشور می‌شد. برای ایجاد تعادل میان دو بعد وجودی کشور، می‌بایست، روابط با کشورهای شرقی (چین، ژاپن، هند و کشورهای خاورمیانه) نیز مورد

توجه قرار بگیرد. (کرمی، 1384: 65)

گفتمان اوراسیاگرایی نیز همانند اروآتلانتیک‌گرایی در روسیه دارای زمینه‌های تاریخی بوده است. ریشه‌های ایده اوراسیاگرایی به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. در آن زمان، این واقعیت که هویت روسیه رنگ غربی پیدا کرده بود، مورد خشم و مخالفت بسیاری از روشنفکران بود و آنها خواستار افزایش قدرت این کشور بودند. پیشروی روسیه به سمت آسیا و خاور دور در اواخر قرن نوزدهم به تلاش‌های گسترده‌تری از سوی روشنفکران برای مشروعیت بخشیدن به این اقدام انجامید. به تدریج این گرایش در میان برخی از روشنفکران روس رواج یافت که در تعریف هویت روسیه، ماهیت امپراتوری آن را در نظر بگیرند. این افراد بیش از هر چیز خواستار پررنگ شدن وجه آسیایی هویت روسیه بودند. (لاروئل، 1388: 13-15)

اما اوراسیاگرایی به عنوان یک فلسفه سیاسی، اولین بار توسط گروهی از متفکران مهاجر روس در دهه 1920 مطرح شد. مهم‌ترین جنبه‌های این تفکر را اندیشه‌هایی درباره امپریالیسم خیرخواهانه، ویژگی‌های مسیحیت ارتدوکس و اعتقاد به وجود «راه سوم» توسعه اقتصادی (راهی میان سرمایه‌داری و کمونیسم) تشکیل می‌داد. به علاوه، یک عنصر جغرافیایی بسیار مهم در این تفکر وجود داشت که بیان می‌کرد، روسیه باید کنترل مرکز (هارتلند) اوراسیا، شامل آسیای مرکزی و قفقاز را به دست بیاورد. (Shlapentokh, 2005)

احیای اوراسیاگرایی در روسیه پساشوروی تا اندازه زیادی از خشم برآمده از فروپاشی امپراتوری و نیز «روس‌هراسی» نخبگان جدید غرب‌گرا ناشی می‌شد. اوراسیاگرایی نو در اصل یک ملی‌گرایی اقتدارگرا است که بیش از دین ریشه در قومیت و بیش از جغرافیا ریشه در زبان یا فرهنگ دارد. علاوه بر این، اوراسیاگرایی نو، تلخ‌کامی‌ها و تجربه‌های متعدد اشغال و دخالت در امور روسیه را ناشی از غرب می‌دانست. این نگرش، به عنوان واکنشی ضروری به اروآتلانتیک‌گرایی نگریسته می‌شد که در حال گسترش ناتو به قلمرو سابق روسیه تزاری و شوروی بود. همچنین این رویکرد پاسخ روسیه به جهانی شدن اقتصاد بود که - از دید طرفداران این دیدگاه - به عنوان عامل تضعیف‌کننده مردم اوراسیا به وسیله مصرف‌گرایی شدید، بی‌بندوباری و فردگرایی تلقی می‌شد. (بیلینگتون، 1385: 102-104)

در تحلیل اوراسیاگرایی باید توجه داشت که این طرفداران این رویکرد، اهمیت روابط با غرب را انکار نمی‌کردند و همکاری روسیه با نهادهای غربی، به ویژه در بخش اقتصادی را امری مفید و حتی ضروری به شمار می‌آوردند. در حقیقت، آنچه به عنوان اصلی اساسی

مدنظر این گروه بود، نه قطع روابط با غرب، بلکه ایجاد توازن در روابط با غرب و شرق بود. از این دیدگاه، روابط با کشورهای نظیر هند و نیز کشورهای جنوب شرق آسیا، می‌توانست به ویژه از جنبه اقتصادی برای روسیه مفید باشد. (Sergunin, 2004: 22)

به هر حال از سال 1993 به بعد، اوراسیاگرایی جدید در روسیه گسترش یافت. علت این امر به تلاش دو حزب ملی‌گرای اصلی آن زمان، یعنی حزب لیبرال دموکراتیک به رهبری ولادیمیر ژیرینفسکی و حزب کمونیست فدراسیون روسیه به رهبری گنادی زیوگانف باز می‌گردد که هر دو بر جنبه‌های ژئوپلیتیک اوراسیاگرایی جدید تاکید داشتند. (لاروئل، 1388: 18) انتخاب یوگنی پریماکف به عنوان وزیر امور خارجه روسیه در ژانویه 1996، نقطه عطفی در گرایش‌های اوراسیاگرایانه دولت این کشور به شمار می‌رفت. با این حال، وجه متمایز نظریه او که با عنوان «توازن قوا» مطرح شد، تمرکز بر فضای بین‌المللی جنگ سرد و جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل جدید بود. در این چارچوب، وی با نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا مخالفت کرده و رسیدن به «نظام چندقطبی» را به عنوان هدف مورد نظر سیاست خارجی روسیه مطرح می‌نمود. (نوری (الف)، 1389: 13)

در مجموع در دوره پریماکف سیاست خارجی روسیه به تدریج به سمت استقلال و اقتدار حرکت کرد. روسیه در این دوره هم در بعد منطقه‌ای و هم در بعد جهانی حضوری فعال داشت که به عنوان نمونه می‌توان به نقش این کشور در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع و نیز جنگ بالکان اشاره کرد. در این دوره توجه به هند و چین افزایش یافت و همچنین اهمیت اروپا نسبت به آمریکا در سیاست خارجی روسیه بیشتر شد. بهبود روابط روسیه با کشورهای جهان سوم نیز از جمله مواردی بود که در این دوره مورد توجه دستگاه سیاست خارجی این کشور قرار گرفت. (صفری، 1384: 73)

1-3- گفتمان «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»

طرفداران دیدگاه قدرت بزرگ هنجارمند از اواخر دهه 1990 و در اعتراض به سیاست‌ها و خط‌مشی‌های پریماکف ظهور کردند. هرچند برخی از آنها، از جمله شخص ولادیمیر پوتین در ابتدا از معتقدان به رویکرد توازن قوای پریماکف بودند، اما به تدریج از دیدگاه‌های او فاصله گرفته و به ویژه پس از رسیدن پوتین به ریاست جمهوری در سال 2000 به تدوین اصول متمایزی برای استراتژی سیاست خارجی روسیه پرداختند.

این گروه از لحاظ فلسفی به موازنه‌گران (طرفداران رویکرد موازنه قوا) نزدیک بودند، اما در مورد ابزارهای رسیدن به اهداف با آنها اختلاف نظر داشتند. آنان بر این اعتقاد بودند که دیدگاه پریماکف در مورد جهان چند قطبی، منسوخ شده و در ذات خود تقابل‌جویانه است. در مقابل، آنها مفهوم «تعهد‌گزینی» را مطرح کردند که مشابه وضعیت روسیه پس از جنگ‌های کریمه در قرن نوزدهم و همچنین چین در زمین دنگ شیائوپینگ بود. همچنین در رابطه با سرزمین‌های سابق شوروی، این گروه خواستار بازنگری اساسی در سیاست‌ها شدند که شامل رها کردن «همگرایی کاذب با هزینه روسیه» و «دفاع سفت و سخت از منافع اقتصادی ملی» روسیه بود. (Tsygankov, 2006: 156)

علاوه بر موارد فوق به اعتقاد پوتین، روسیه نباید به عضویت منفعل در جامعه ملت‌ها قناعت کند و توصیه‌های دیگران را بپذیرد؛ زیرا قدرت‌های دیگر، منافع خاص خود را دارند و اهمیت اندکی برای منافع دیگران قائل هستند. در عوض، روسیه باید در شکل‌دهی به دستورکار جهانی حضوری فعال داشته باشد. تنها در این صورت است که منافع روسیه تأمین شده و ارتقا می‌یابد در روابط بین‌الملل موازنه برقرار می‌شود و روندهای خطرناک، مانند گسترش تسلیحات، تحت کنترل درمی‌آید. در مجموع، تلقی از روسیه به عنوان یک قطب امور جهانی، عضو کامل انجمن قدرت‌های بزرگ، صدایی که باید شنیده شود و حضوری که نباید نادیده گرفته شود، محورهای اصلی دیدگاه پوتین را تشکیل می‌دادند. (Rumer, 2007(b): 24)

پوتین همواره بر این نکته تأکید داشته که روسیه به دلیل ویژگی‌های خاص خود در گذشته قدرت بزرگی بوده و در آینده نیز دارای چنین جایگاهی خواهد بود. با در نظر گرفتن چنین مواردی بود که پوتین با تأکید بر راهبرد «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»، سیاست خارجی روسیه را به سمت تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی سوق داد. قید «بزرگ» در این راهبرد ناظر بر پیش‌زمینه‌های تاریخی توان روسیه در اعمال نفوذ بر مسائل جهانی و عدم امکان نادیده گرفتن منافع آن بود. قید «مدرن» تأکید داشت که روسیه در کنار جنبه‌های سخت‌افزاری قدرت، باید در جنبه‌های نرم اقتصاد، فناوری و فرهنگ نیز قدرتمند شود. قید «هنجارمند» نیز به این اشاره داشت که تلاش برای ارتقای جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل، باید با توجه به اصل حفظ وضع موجود و نیز محدوده منابع این کشور صورت گیرد. (کولایی و نوری، 1389: 218)

اگر نگرش‌های دولت پوتین به عرصه بین‌الملل را در چارچوب مباحث فرهنگ استراتژیک تحلیل کنیم، مشخص می‌شود که در درجه اول، روسیه در این دوران به اصل

سنتی و ستفالیایی مبنی بر مطلق بودن حاکمیت دولت معتقد بوده است. این موضوع خود به نوعی دیدگاه دولت‌محور در عرصه بین‌المللی منجر می‌شود. علاوه بر این، روسیه از فعالیت در چارچوب‌های چندجانبه به ویژه در قالب سازمان ملل استقبال می‌کند، اما این همکاری تا جایی است که منافع ملی این کشور به خطر نیفتد. علاوه بر این با وجود تاکید بر قدرت نرم، روسیه پوتین نشان داد آنجا که پای منافع استراتژیک این کشور در میان باشد، تنها قدرت سخت‌افزاری است که مورد توجه این دولت قرار می‌گیرد. (Igumnova, 2011: 255, 267)

با توجه به موارد مطرح شده، می‌توان دو ویژگی اصلی راهبرد سیاست خارجی پوتین را سیطره نگرش واقع‌گرایی (به معنای متداول در ادبیات روابط بین‌الملل) و همچنین عمل‌گرایی دانست. ویژگی اول از تاکیده‌های فراوان او و همفکران وی بر منافع مشخص ملی، دولت‌محوری و اولویت قدرت سخت‌افزاری آشکار می‌شود. (قوام، 1387: 20) عمل‌گرایی پوتین نیز در رویکرد جدید به رابطه بین اقتصاد و قدرت، فرصت‌طلبی راهبردی، ایدئولوژی زدایی از سیاست خارجی و ارجحیت منافع بر ارزش‌ها و مشارکت فعال در نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای آشکار است. (Sakwa, 2004: 18)

گفتمان «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» پس از پایان ریاست جمهوری پوتین نیز حاکمیت خود را بر سیاست خارجی روسیه حفظ کرد. البته دمیتری مدودف، رئیس‌جمهور فعلی روسیه به مرور کوشید با تغییر در برخی از رویه‌ها از رویکرد تهاجمی نسبت به غرب فاصله بگیرد. به این ترتیب، وی با تاکید بر اولویت توازن منافع بر توازن قوا، تعامل بیشتر با غرب را ساز و کاری مناسب برای برون‌رفت از مشکلات جاری و آتی و کاهش هزینه‌های ارتقای موقعیت روسیه به یک «قدرت بزرگ» دانست. وی در سخنرانی‌های خود به جای «قدرت بزرگ» از اصطلاح «روسیه جدید» استفاده می‌کند که این خود نشان‌دهنده نوعی واقع‌گرایی مثبت است. بر این اساس، مدودف به سمت نوعی «عمل‌گرایی محافظه‌کارانه» سوق یافت و دفاع قاطع، اما غیرمقابله‌جویانه از منافع ملی را در دستور کار خود قرار داد. (نوری (ب)، 1389: 147-148)

تغییر ایجاد شده در روندهای سیاست خارجی روسیه در دوره جدید با اولویت‌های سیاست داخلی این کشور نیز در ارتباط است. در دوره مدودف، مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی روسیه، مسئله «نوسازی» بوده است. به این ترتیب، مسکو سیاست خارجی را نیز به عنوان ابزاری برای رسیدن به این هدف در نظر گرفته است. از آنجا که نوسازی بیش از هرچیز با فناوری و نوآوری در ارتباط است، روسیه در پی برقراری روابط نزدیک‌تر با

کشورهایی بوده که بتوانند این دو مورد را تامین کنند. واضح است که این کشورها، کشورهای غربی و در راس آنها آمریکا هستند. (Trenin, 2010)

البته باید توجه داشت که این تلاش برای برقراری روابط نزدیک با غرب با آنچه در اوایل دهه 1990 توسط اروآتلانتیک‌گرایان دنبال می‌شد، کاملاً متفاوت است. هیات حاکمه کنونی روسیه، کشور خود را مرکز قدرت مستقلی در یک جهان چند قطبی می‌داند. (Trenin, 2009)

در حقیقت، روسیه در حال حاضر درصدد است که با تعریف دقیق منافع ملی خود، حوزه‌های همکاری با غرب را به طور کامل مشخص نموده و از حدود خاصی فراتر نرود.

در مجموع، اگر بخواهیم سه گفتمان معرفی شده را از لحاظ دیدگاه آنها نسبت به چند عامل اساسی با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توان جدولی به صورت زیر به دست آورد:

قدرت بزرگ مدرن هنجارمند	اوراسیاگرایی	اروآتلانتیک‌گرایی	
بیشتر- اما نه کاملاً- اروپایی	اوراسیایی و منحصر به فرد	کشوری اروپایی	روسیه
همکاری سودمند	همکاری سودمند، اما نگاه خصم‌آمیز	روابط نزدیک‌تر، با دورنمای عضویت	اتحادیه اروپا
همکاری سودمند	یک تهدید	روابط نزدیک‌تر، با دورنمای عضویت	ناتو
همکاری سودمند، اما منافع گه‌گاه متعارض	تهدیدی بزرگتر	روابط نزدیک‌تر	آمریکا
منافع ملی حیاتی، استقبال از همگرایی	ناکارآمد، اما استقبال از همگرایی بیشتر	نگاه بدبینانه، حفظ بخش‌های دارای منافع عملی	اتحادیه کشورهای هم‌سود
پیوستن در میان مدت	نهادی در کنترل غرب	پیوستن در اولین فرصت	سازمان تجارت جهانی
چندجهتی	چندجهتی، بیشتر به سمت شرق	اروپا و آمریکا	جهت‌گیری بین‌المللی
رئیس‌جمهور و بیشتر اعضای دولت، حزب حاکم (روسیه واحد)، بخش تجاری	کلیسای ارتدوکس، برخی صاحب‌منصبان دولتی، برخی احزاب مانند حزب لیبرال دموکرات	روشنفکران لیبرال، برخی از وزیران، برخی احزاب مانند یابلوکو	حامیان

منبع: (White, 2011: 307)

2- روابط منطقه‌ای فدراسیون روسیه

همان‌طور که پیش از این اشاره شد در این بخش روابط روسیه با مناطق عمده جهان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بر این اساس، زمینه برای شناخت عوامل و متغیرهای تاثیرگذار بر این روابط فراهم شود.

2-1- روسیه و غرب

در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با وجود حاکم بودن گرایش‌های غرب‌گرایانه بر دستگاه سیاست خارجی روسیه، چند زمینه عمده اختلاف با غرب قابل تشخیص بود. اولین مورد، گسترش ناتو به سوی شرق بود که هرچند در ابتدا با واکنشی منفی از سوی دولت یلتسین مواجه نشد، اما به زودی تحت فشارهای داخلی، موضع‌گیری‌های علنی در مورد آن از سوی روسیه آغاز شد. پیمان نیروهای متعارف در اروپا نیز از دیگر زمینه‌های اختلاف بود. روسیه با میزان نیروهای تعیین شده برای این کشور در قرارداد مذکور - که در زمان گورباچف تدوین شده بود - موافق نبود. علاوه بر دو مورد فوق، اقدام نظامی روسیه در قبال جنبش تجزیه‌طلبی چین، با مخالفت شدید غرب روبرو شد. همچنین مباحث کنترل تسلیحات، نفوذ روسیه در خارج نزدیک و حمایتش از برنامه هسته‌ای ایران، موضوع‌های دیگری بودند که رسیدن به توافقی در مورد آن مشکل می‌نمود. (کولای، 1385: 269-280)

این زمینه‌های اختلاف در کنار برخی از اقدامات غرب به تدریج موجب شکل‌گیری واکنش‌هایی در داخل روسیه شد. به این ترتیب، دوره‌ای از تقابل با غرب آغاز شد که در مخالفت روسیه با تهاجم ناتو به یوگسلاوی در سال 1994 بازتاب یافت. این تقابل با موضع‌گیری‌های آمریکا علیه اقدامات روسیه در خارج نزدیک تشدید شد و ابعاد وسیع‌تری یافت. با روی کار آمدن پریماکف در سال 1996، جهت‌گیری روسیه کاملاً تغییر کرده و به سمت شرق معطوف شد. طرح اتحاد با روسیه سفید و همچنین فروش تسلیحات به چین، سوریه و قبرس از جمله اقداماتی بود که توسط پریماکف در مخالفت با غرب صورت گرفت. همچنین مخالفت روسیه با حضور نظامی آمریکا و گسترش روابط با ایران به ویژه در بعد هسته‌ای از جمله دیگر اقدامات وی بود. (کرمی، 1384: 126-136)

با این حال، پس از حملات تروریستی 11 سپتامبر 2001 روند مذکور تغییر کرد و

رویکرد همکاری با تهدید مشترک جایگزین آن شد. از این زمان، روسیه رویکردی عمل‌گرا و منفعت‌محور را در روابط خود با غرب مدنظر قرار داد که از نشانه‌های آن می‌توان به همراهی با ناتو در جنگ افغانستان، عدم مخالفت جدی با جنگ عراق و نیز تساهل نسبی در مورد همکاری نظامی آمریکا و گرجستان اشاره کرد؛ اما در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین، این سیاست به تدریج به نوعی «مقاومت مستقیم» در برابر غرب تغییر ماهیت داد. پیگیری برنامه گسترده فروش تسلیحات، عدم پذیرش استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، تعلیق پیمان نیروهای متعارف و نیز تغییر در سیستم دفاعی این کشور، نمادهای این دوره جدید بودند. (نوری، 1387: 858-859)

این رویکرد تقابلی جویانه در اوایل دوران ریاست جمهوری دمیتری مدودف نیز ادامه یافت. بارزترین نمود این تقابل، جنگ اوت 2008 روسیه و گرجستان بود. اقدام روسیه در زمینه اعزام نیرو به گرجستان به عنوان پیامی صریح به غرب تعبیر شد، مبنی بر این که روسیه دیگر حاضر نخواهد بود، نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای را در خارج نزدیک خود تحمل کند. بلافاصله پس از این واقعه، وزیر امور خارجه آمریکا به لهستان رفت تا موافقتنامه استقرار سپر دفاع موشکی در این کشور را به امضا برساند. این کنش و واکنش‌ها، حتی به ایجاد گمانه‌زنی‌های مبنی بر شکل‌گیری دوره جدیدی از جنگ سرد انجامید. (امام جمعه زاده و رحیمی، 1388: 71-94)

اما با روی کار آمدن باراک اوباما در آمریکا و اعلام قصد این کشور مبنی بر «شروع مجدد»¹ روابط با روسیه، روندی از روابط کم و بیش دوستانه بین دو کشور آغاز شد. آمریکا برای نشان دادن حسن نیت خود، عضویت اوکراین و گرجستان را از دستور کار ناتو خارج کرد و همچنین برنامه استقرار سپر دفاع موشکی در اروپا را به حال تعلیق درآورد. در مقابل، روسیه حاضر به امضای قرارداد جدید کاهش تسلیحات استراتژیک (موسوم به استارت²) شد. توافق در زمینه ایجاد سپر دفاع موشکی مشترک در اروپا، افزایش نقل و انتقال تجهیزات ناتو از خاک روسیه به افغانستان، توقف فروش برخی از تسلیحات به ایران و نیز واکنش هماهنگ به بحران قرقیزستان، دیگر همکاری‌های بوده که از آن زمان تاکنون بین دو کشور انجام شده است. (Petro, 2011: 14-15) در حقیقت، طی سه سال گذشته با وجود اختلاف‌های

¹. Reset

². Strategic Arms Reduction Treaty (START)

گاه جدی در برخی زمینه‌ها، همکاری روسیه با آمریکا ادامه داشته است. اما در مورد روابط روسیه با اتحادیه اروپا در نگاهی کلی می‌توان گفت که این روابط در مقایسه با روابط با آمریکا، تنش‌ها و فراز و فرودهای کمتری را به خود دیده است. اولین قرارداد مهم بین طرفین، «توافقنامه مشارکت و همکاری»¹ بود که در سال 1994 امضا شد و از دسامبر 1997 به مدت 10 سال به اجرا درآمد. توافقنامه مهم بعدی نیز که به «توافق سنت پترزبورگ» معروف است در مه 2003 بین طرفین به امضا رسید و بر ایجاد چهار فضای مشترک، شامل فضای مشترک اقتصادی، فضای مشترک آزادی و امنیت و عدالت، فضای مشترک همکاری در حوزه امنیت خارجی و فضای مشترک پژوهش و آموزش تاکید داشت. در حال حاضر اتحادیه اروپا عمده‌ترین شریک تجاری مسکو و روسیه نیز سومین شریک اقتصادی این اتحادیه است. (بهمن، 1388: 93-94)

با وجود روابط کم و بیش نزدیک روسیه و اتحادیه اروپا، وجود دو عامل تاکنون به بروز چالش‌های مقطعی در این روابط منجر شده است. عامل اول، عدم وجود نگرشی واحد نسبت به روسیه در مجموعه کشورهای اروپایی است. از این منظر، کشورهای اروپایی به دو گروه «اروپای قدیم» و «اروپای جدید» تقسیم می‌شوند. اروپای قدیم، شامل کشورهای قدیمی‌تر اتحادیه اروپا، از جمله آلمان، فرانسه و ایتالیا، از همگرایی بیشتر و روابط نزدیک‌تر با روسیه استقبال می‌کنند؛ در حالی که کشورهای اروپای جدید، شامل کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و بالتیک که تجربه سلطه مسکو در دوران اتحاد جماهیر شوروی را دارند، همچنان نسبت به اهداف و نیات روسیه بدبین بوده و این کشور را نوعی تهدید فرهنگی، ژئوپلیتیک، اقتصادی و سیاسی می‌دانند. (مولائی، 1386: 20-27)

عامل دوم، مسئله انرژی و وابستگی شدید اتحادیه اروپا به منابع انرژی روسیه است. بر اساس برخی از پیش‌بینی‌ها، اتحادیه اروپا از سال 2030 به بعد ناچار است بیش از 70 درصد انرژی خود را از خارج وارد کند. (وحیدی، 1385: 71) همین امر موجب شکل‌گیری نگرانی‌هایی در مورد امنیت انرژی این اتحادیه شده و تلاش‌هایی را در جهت متنوع کردن مسیرهای انتقال انرژی اتحادیه اروپا برانگیخته است. بحران گازی روسیه و اوکراین در سال 2006، برای اولین بار به طور جدی مسئله تامین امنیت انرژی اتحادیه اروپا در مقابل روسیه را در میان اعضای این اتحادیه برانگیخت و این موضوع در شمار اولویت‌های سیاسی

¹ The Partnership and Cooperation Agreement (PCA)

اتحادیه اروپا قرار گرفت. (راعی دهقی، 1386: 190)

تکرار بحران گازی روسیه و اوکراین در زمستان سال 2009 که موجب قطع موقتی صادرات گاز به اروپا شد به تلاش‌های کشورهای اتحادیه اروپا برای کاهش وابستگی به انرژی روسیه شدت بخشید. مهم‌ترین نتیجه این امر، آغاز جدی روند مذاکرات بر سر پروژه خط لوله ناباکو بود. (Aseeva, 2010: 127-138) البته روسیه نیز پس از پایان بحران مذکور، تلاش‌هایی را برای جلب اعتماد مجدد اتحادیه اروپا از طریق طرح احداث خطوط لوله جدید مطرح کرده است.

به هر حال، اتحادیه اروپا نشان داده که با وجود تلاش برای خارج شدن از انحصار گازی مسکو به اهمیت روابط استراتژیک با این کشور آگاه است. این امر از دیدارها و نشست‌های دو طرف طی سال‌های گذشته به طور آشکار قابل استنباط است. در یکی از آخرین دیدارهای مهم، طی سفر ولادیمیر پوتین، نخست وزیر روسیه به بروکسل، مقر اتحادیه اروپا، مذاکراتی که محور آن را روابط انرژی دو طرف و نیز لغو مقررات ویزا تشکیل می‌داد، انجام گرفت. در این دیدار نیز با وجود تاکید جدی دو طرف بر مواضع خود در زمینه‌های مختلف، هیچ نشانه‌ای از بحران در روابط مشاهده نمی‌شد. (Jozwaik, 2011)

2-2- روسیه و آسیای شرقی

در زمینه روابط روسیه با کشورهای آسیای شرقی، پیش از همه باید به روابط این کشور با چین اشاره کرد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، هراس از توسعه‌طلبی و نفوذ چین در مرزهای شرقی روسیه و نیز اختلاف‌های مرزی کهنه میان دو کشور، سبب نگرانی جدی کارگزاران دیپلماسی روسیه شد؛ اما از سوی دیگر، دشواری‌های اقتصادی روسیه زمینه توجه این کشور به توسعه روابط با چین را فراهم کرد. در جریان سفر یلتسین به چین در دسامبر 1992 توافقات متعددی، صنعتی و فنی به امضای رهبران دو کشور رسید. همکاری‌های نظامی و فروش تسلیحات روسی نیز از دیگر زمینه‌های توافق شده بود. روابط تجاری دو کشور پس از آن شاهد رشد چشمگیری بود. (Feng, 1994: 17)

دغدغه‌های مشترک در مورد مسائل گوناگون به تدریج موجب نزدیکی و همکاری بیشتر روسیه و چین شد. مشکلاتی از قبیل جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی دینی و نیز مسائل مرزی از جمله عواملی بود که رهبران دو کشور را به فکر ایجاد ساز و کاری مناسب برای

همکاری در جهت مقابله با تهدیدهای مشترک انداختند. در این راه، سه کشور همسایه چین در آسیای مرکزی (تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان) نیز به آنها پیوستند و در آوریل 1996 قراردادی را به امضا رساندند که به تشکیل مجمع «شانگهای 5» منجر شد. با پیوستن ازبکستان به این مجمع در سال 2001، تاسیس «سازمان همکاری شانگهای» به طور رسمی اعلام شد. ورود آمریکا به منطقه در پی حوادث 11 سپتامبر 2001 و تداوم حضور آن در نزدیکی مرزهای دو کشور چین و روسیه، عامل دیگری بود که هماهنگی بیشتر این دو کشور در چارچوب سازمان همکاری شانگهای را در پی داشت. (قاضی‌زاده و طالبی‌فر، 1387: 53-121) مناسبات مسکو و پکن عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای و تعیین سیاست‌های محوری آن بوده است. تعاملات روسیه و چین و نقش برتر این دو کشور در سازمان همکاری شانگهای به گونه‌ای بوده که برخی از تحلیلگران حتی از نوعی تقسیم کار بین دو کشور در قالب این سازمان یاد می‌کنند که در آن چین در بخش اقتصادی و روسیه در بخش امنیتی، هدایت و رهبری همکاری‌ها را بر عهده دارند. (Contessi, 2010: 112-123) تاریخ شکل‌گیری اولیه مجمع شانگهای 5 و سپس تبدیل آن به سازمان و مقایسه این تاریخ‌ها با زمان به وجود آمدن تحولات گفتمانی در سیاست خارجی روسیه، پیوند حوزه‌های نظری و عملی سیاست خارجی روسیه را نشان می‌دهد.

با روی کار آمدن پوتین در روسیه در سال 2000، دید رهبران چین نسبت به این کشور بیش از پیش بهبود پیدا کرد و این خود انگیزه جدیدی برای توسعه همکاری‌های دو کشور شد. (امیدوارنیا، 1380: 139-150) به هر حال، سازمان همکاری شانگهای مهم‌ترین چارچوبی است که روابط روسیه و چین در آن تعیین شده و شکل می‌گیرد. در حال حاضر، روابط دو کشور به گونه‌ای است که حتی نگرانی‌هایی در غرب در مورد احتمال تبدیل روابط دو کشور به یک اتحاد استراتژیک و نظامی علیه غرب شکل گرفته است. (Hancock & Lobell, 2010: 143-144)

موضوع دیگری که تاکنون زمینه نزدیکی روسیه و چین را فراهم کرده، بحث انرژی است. رشد اقتصادی سریع چین، نیاز این کشور به واردات انرژی را شدت بخشیده است. رشد 22 درصدی تقاضای گاز در چین، موجب شده که روسیه به عنوان یکی از گزینه‌ها مورد توجه این کشور قرار بگیرد. مقام‌های روسیه نیز در موقعیت‌های مختلف استقبال خود از این قصد چینی‌ها را ابراز کرده‌اند. اوایل سال 2011 قراردادی نیز در زمینه صادرات گاز روسیه به چین تنظیم شد تا پس از مذاکرات بعدی، توافق نهایی در مورد آن صورت بگیرد. (سیمونوف، 1390)

دیگر کشور آسیایی که روابط آن با روسیه دارای اهمیت زیادی است، ژاپن است. اختلاف دو کشور بر سر مالکیت جزایر کوریل¹، موضوعی است که از همان ابتدای دهه 1990 تاکنون بر روابط دو کشور سایه افکنده و مانع توسعه این روابط شده است. مطابق عهدنامه یالتا که در سال 1945 بین متفقین به امضا رسید، شوروی می‌توانست مالکیت بخش جنوبی این جزایر را به دست آورد. اما شوروی با استفاده از این فرصت، تمام منطقه مذکور را تصرف کرد و اعتراض ژاپن پس از جنگ جهانی دوم نیز با بی‌تفاوتی مقامات شوروی مواجه شد. این موضوع باعث شد که هیچ‌گاه قراردادی رسمی برای پایان جنگ جهانی دوم به امضای دو کشور نرسد و این کشمکش تا به امروز نیز ادامه پیدا کند. (برنامه اوراسیای مرکزی، 1389 الف)

در سال 1991 یلتسین یک طرح پنج مرحله‌ای برای حل این اختلاف مطرح کرد که می‌توانست در طول مدت بیست سال، زمینه لازم را برای اتخاذ تصمیم نهایی در این مورد توسط رهبران دو کشور فراهم کند. اما فشار ملی‌گرایان به دولت یلتسین مانع از حل و فصل این اختلاف شد. آنها با ابراز مخالفت شدید با هرگونه واگذاری این جزایر به ژاپن در مقابل اقدامات یلتسین قرار گرفتند. رهبران نظامی روسیه نیز هرگونه اعطای امتیاز ارضی به ژاپن را محکوم کردند. (Sakwa, 1993: 309) به این ترتیب، اختلاف مذکور طی دو دهه گذشته حل نشده باقی مانده و باعث عدم توسعه روابط روسیه و ژاپن شده است.

سفر مدودف به این جزایر در اوایل سال 2011 نیز موجب جدال لفظی شدید و کم‌سابقه‌ای میان دو کشور شد. در پی این واقعه، مدودف دستور توسعه تجهیزات نظامی روسیه را در این جزایر صادر کرده و وزرات امور خارجه این کشور نیز جزایر کوریل را «جزء جدایی‌ناپذیر» خاک روسیه خواند. (RFE-RL, 9/2/2011) سفر وزیر امور خارجه ژاپن به روسیه نیز نتوانست تاثیری در تلطیف موضع روسیه داشته باشد. (RFE-RL, 11/2/2011) به این ترتیب، مشاهده می‌شود که این مناقشه بین دو کشور همچنان پابرجا است.

روابط با کره جنوبی نیز در چارچوب روابط آسیایی روسیه قابل اشاره است. کره جنوبی که به اتحاد جماهیر شوروی در زمان گورباچف 3 میلیارد دلار وام داده بود، سرنگون کردن هواپیمای خود توسط این کشور را در سال 1983، تا سفر یلتسین به کره در نوامبر 1992 پیگیری کرد. یلتسین در جریان این سفر کوشید آثار این حادثه را از میان ببرد و اهمیت آسیا برای روسیه را مورد تاکید قرار داد. (کولای، 1385) تغییر جهت سیاست

¹. Kurile Islands

خارجی روسیه در سال‌های بعد از آن به سمت شرق، اهمیت روابط با کره جنوبی را نیز افزایش داد. همچنین از زمان روی کار آمدن دمیتری مدودف و در راستای سیاست نوسازی در روسیه، روابط با کره جنوبی از جنبه انتقال دانش فنی و فناوری اهمیت بیشتری یافته است. (Karaganov, 2011)

2-3- خاورمیانه

در سال‌های ابتدایی دهه 1990، روسیه به تبع حاکم بودن گفتمان اروآتلانتیک‌گرا بر سیاست خارجی خود در روابط با کشورهای خاورمیانه نیز سعی کرد به گونه‌ای ملاحظات غرب و به ویژه آمریکا را مدنظر قرار داده و در چارچوب آنها حرکت کند. نمود این جهت‌گیری تا آنجا بود که در پی جنگ اول خلیج فارس، روسیه نه تنها از تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق، متحد سنتی خود در خاورمیانه حمایت کرد، بلکه دو کشتی نیز برای نظارت بر اجرای آن به خلیج فارس فرستاد. به طور کلی، الگوی توسعه روابط روسیه با کشورهای خاورمیانه در آن زمان تنها کشورهای وابسته به غرب، مانند امارات متحده عربی و عربستان سعودی را در بر می‌گرفت. (کولایی (الف)، 1376: 136-137)

اما این روند چندان به طول نیانجامید. روسیه از سال 1993 در صدد برآمد تجارت خود را با دنیای خارج به خصوص در بخش تجارت تسلیحات بازسازی نماید. این تصمیم به منزله آمادگی مسکو برای خارج شدن از چارچوب غرب بود زیرا صادرات تسلیحاتی روسیه به خاورمیانه به ویژه فروش تسلیحات به ایران نمی‌توانست مورد قبول کشورهای غربی باشد. در این میان، آنچه بیش از همه تضاد منافع روسیه و غرب در خاورمیانه را نشان داد، تصمیم روسیه برای همکاری هسته‌ای با ایران بود که در فوریه 1993 اعلام شد. امضای پیمان همکاری نظامی و فنی با سوریه نیز نمونه دیگری در این رابطه بود. مناسبات روسیه با عراق نیز از سال 1994 بهبود یافت. (امامزاده فرد، 1387: 20-21)

با روی کار آمدن پریماکف به عنوان وزیر امور خارجه روسیه، سیاست خاورمیانه‌ای این کشور تحول دیگری یافت. از این زمان، با اهمیت یافتن دیدگاه ژئوپلیتیک و اهمیت مجدد مناطق نفوذ برای روسیه و همچنین با تاکید پریماکف بر ضرورت ایفای نقش قدرت بزرگ توسط این کشور، نفوذ روسیه در منطقه خاورمیانه مورد تاکید قرار گرفت. پریماکف تلاش جدی برای رفع تحریم علیه عراق را شدت بخشید و توسعه همکاری با ایران را دنبال

کرد. وی همچنین برای بهبود روند صلح در خاورمیانه تلاشی جدی انجام داد و مایل بود موانع موجود در مذاکرات صلح میان رژیم صهیونیستی، سوریه و لبنان را با افزایش نفوذ منطقه‌ای خود برطرف کند. (کولایی، 1383: 133-135)

دیدگاه پریماکف نسبت به خاورمیانه در اوایل دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین نیز ادامه یافت، اما واقعه 11 سپتامبر 2001 و گسترش همکاری با آمریکا برای مدتی باعث دگرگونی این روند شد. با این وجود، پس از مدتی این نگرانی در بین دولتمردان روسیه پدیدار شد که گویا آمریکا قصد خروج از منطقه را نداشته و بر عکس، درصدد توسعه نفوذ خود در مناطق پیرامونی روسیه است. به این ترتیب، روسیه کوشید سیاست مستقل‌تری نسبت به خاورمیانه اتخاذ کند. در این سیاست جدید، ایران و ترکیه نقش ویژه‌ای داشتند، اما توسعه روابط با دیگر کشورهای منطقه نیز مورد توجه قرار گرفت. فروش تسلیحات به ایران افزایش یافت، همکاری در بخش نظامی و انرژی با ترکیه توسعه پیدا کرد و روابط با عراق و سوریه نیز مجدداً بهبود یافت. توسعه روابط تجاری با عربستان نیز از دیگر دستاوردهای پوتین بود. (عابدی، 1388: 116-122)

در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه از تحرک بیشتری نیز برخوردار شد. از جمله نمودهای این امر در خاورمیانه، تلاش روسیه برای ایفای نقشی فعال‌تر در موضوع صلح اعراب و رژیم صهیونیستی و دعوت از طرفین برای مذاکره در مسکو بود. از جمله دلایل امنیتی این روند جدید آن بود روسیه از صدور جریان افراط‌گرایی اسلامی به مناطق مسلمان نشین خود نگران بود و سعی داشت با برقراری ثبات در منطقه خاورمیانه، امنیت خودش را نیز تامین کند. (کیانی، 1387: 367-379)

روند آغاز شده در دوره پوتین در دوره مدودف نیز کم و بیش ادامه یافت. در حقیقت، ویژگی سیاست خاورمیانه‌ای روسیه در دوران ریاست جمهوری مدودف نیز از یک سو تلاش برای ایفای نقش فعال‌تر در قبال مسائل این منطقه و از این راه تامین منافع روسیه و از سوی دیگر پیگیری رویکردی مستقل از غرب در مواجهه با تحولات این منطقه بوده است. مهم‌ترین نشانه‌های این امر در سفر سال 2010 مدودف به سوریه و ترکیه آشکار شد. سفر وی به سوریه که اولین سفر یک رئیس‌جمهور روسیه به این کشور بود به عنوان تلاشی از سوی روسیه برای به عهده گرفتن نقشی فعال‌تر در مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی در نظر گرفته شد. (برنامه اوراسیای مرکزی، 1389)

علاوه بر این، هرچند لحن روسیه در مورد برنامه هسته‌ای ایران طی سال‌های گذشته - به ویژه پس از بهبود نسبی روابط این کشور با آمریکا در پی روی کار آمدن اوباما - تندتر شد و حتی این کشور از قطعنامه تحریم‌ها علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل حمایت کرد، اما از سوی دیگر پس از سال‌ها انتظار، اولین مرحله از راه‌اندازی نیروگاه بوشهر در تاریخ 21 اوت 2010 توسط متخصصان روسی انجام شد. این کار در حالی انجام گرفت که هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، چند ماه قبل از آن از روسیه درخواست کرده بود تا در افتتاح نیروگاه بوشهر عجله به خرج ندهد. (آرتمی‌یف، 1389)

برگزاری مذاکرات صلح فلسطین و رژیم صهیونیستی در مسکو در سال 2011، نشانه دیگری از قصد روسیه برای ایفای نقشی فعال‌تر در این منطقه بود. روسیه در این رابطه بر قطعنامه‌های سازمان ملل و حقوق شناخته شده بین‌المللی تاکید کرده است. (سورکوف، 1390) موضع میانجی‌گرانه روسیه در موضع‌گیری این کشور در قبال تحولات خاورمیانه عربی که به «بهار عربی»¹ مشهور شده نیز مشهود است. روسیه در این مورد ضمن مخالفت با هرگونه مداخله خارجی در امور این کشورها، بر اهمیت خواست ملت‌ها تاکید کرده و در عین حال تلاش داشته تا در مواردی مانند بحران لیبی، نقش واسطه و نماینده جامعه بین‌المللی را برای حل بحران ایفا کند. (Lukyanov, 2011)

با نگاهی به روابط روسیه و خاورمیانه در دوره پوتین و مدودف، می‌توان به مهم‌ترین اصلی که از دیدگاه روسیه در این روابط مطرح است پی برد. روسیه به تبع نگاه عمل‌گرایانه حاکم بر دستگاه سیاست خارجی خود، رویکردی کاملاً منفعت‌محور را در رابطه با منطقه خاورمیانه در پیش گرفته است. روسیه از سویی برای جلب اعتماد غرب به محکوم کردن برنامه هسته‌ای ایران پرداخته و بر خلاف قرارداد خود از تحویل سامانه موشکی «اس-300» به ایران خودداری کرده (ایواشوف، 1389) و از سوی دیگر آمادگی خود را برای افتتاح نیروگاه بوشهر در کوتاه مدت اعلام می‌کند. این کشور از سویی با رژیم صهیونیستی قرارداد همکاری‌های نظامی منعقد می‌کند. (RFE-RL, 6/9/2010) و از سوی دیگر بر لزوم رعایت حقوق فلسطینی‌ها در مذاکرات صلح با رژیم صهیونیستی تاکید می‌نماید.

¹ Arab Spring

2-4- روسیه و خارج نزدیک

پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، طی یک همه‌پرسی که در سال 1991 در جمهوری‌های اتحاد (به جز سه کشور بالتیک، ارمنستان و گرجستان) برگزار شد، اکثریت مردم به حفظ اتحاد جماهیر شوروی در قالب یک «فدراسیون جدید» رای دادند. پیش‌نویس اولیه این اتحادیه جدید در ماه ژوئن همان سال تهیه شد و در 24 ژوئیه اعلام شد که 9 جمهوری از مجموع 15 جمهوری با آن موافقت کرده‌اند. مطابق برنامه، قرار بود که طرح این اتحادیه روز 20 اوت به امضای 9 جمهوری برسد، اما کودتای محافظه‌کاران حزب کمونیست در روز 19 اوت این طرح را ناکام گذاشت. پس از آن هرگونه امیدی نسبت به امضای قرارداد از بین رفت و جمهوری‌ها یک به یک اعلام استقلال کردند. (White, 2011: 289) اما به هر حال، پیوستگی‌های جمهوری‌های پیشین با یکدیگر و نیز با روسیه نمی‌توانست به یکباره از بین برود. به این ترتیب، طرح تشکیل «جامعه کشورهای مستقل هم‌سود»¹ مورد توجه رهبران این کشورها قرار گرفت. رهبران سه کشور روسیه، اوکراین و بلاروس در 8 دسامبر 1991 توافقنامه شکل‌گیری این سازمان را امضا کردند.

در سال‌های اولیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به تبع حاکم بودن نگرش‌های غرب‌گرایانه و اروآتلانتیکی بر سیاست خارجی روسیه، توجه چندانی به جامعه کشورهای هم‌سود و به طور کلی به جمهوری‌های پیرامونی صورت نمی‌گرفت. همچنین در این دوران روسیه به دلیل مشکلات اقتصادی داخلی در پی کاهش بار مالی حمایت از جمهوری‌ها بود و برنامه‌ای برای کمک اقتصادی به آنها نداشت. این سیاست‌های مسکو، تا حد زیادی موجب بی‌اعتمادی جمهوری‌ها به ترتیبات جدید همگرایی و توجه آنها به خارج از منطقه شد. (کولایی (ب)، 1376: 85-87)

اما به زودی مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی، موجب تغییر سیاست‌های روسیه نسبت به منطقه خارج نزدیک شد. در داخل روسیه، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، ملی‌گرایان توانستند در انتخابات پارلمانی سال 1993 پیروز شوند، انتقادات و فشارهای این گروه، کوزیرف، وزیر امور خارجه را وادار به بازنگری در سیاست‌های خود کرد. عوامل خارجی نیز شامل آن دسته از عواملی بودند که از سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر موقعیت روسیه تاثیر گذاشتند. آغاز جنگ داخلی تاجیکستان در سال 1992، نگرانی‌هایی را در مورد احتمال سرایت

¹. Commonwealth of Independent States (CIS)

بی‌ثباتی به روسیه مطرح کرد. موقعیت اقلیت‌های روس در جمهوری‌های پیرامونی از دیگر دغدغه‌های روسیه بود. به علاوه، گسترش نفوذ اسلام‌گرایی در منطقه، می‌توانست موجب ایجاد ناآرامی در مناطق مسلمان‌نشین روسیه شود. تلاش دیگر قدرت‌ها برای افزایش نفوذ در منطقه نیز از دیگر مسائلی بود که مورد توجه روسیه قرار گرفت. (Torjesen, 2009: 153-157)

به این ترتیب از سال 1993 به بعد، نگرش روسیه نسبت به جمهوری‌های پیرامونی تغییر پیدا کرد. در سند «تدبیر سیاست خارجی» روسیه که در سال 1993 به تصویب رسید، اعلام شد که همه سرزمین شوروی، حوزه حیاتی روسیه است که نباید منافع ملی این کشور در آن نادیده گرفته شود. این موضوع در «رهنامه نظامی روسیه» در همان سال مورد تاکید قرار گرفته و بر حق یک‌جانبه دخالت در امور داخلی کشورهای جدا شده از شوروی تاکید شد. همچنین در حکمی که در سپتامبر 1995 از طرف رئیس‌جمهور صادر شد، منافع ملی روسیه در منطقه خارج نزدیک و جهت‌گیری راهبردی نسبت به کشورهای مذکور مورد توجه قرار گرفت. (کریمی، 1382: 56)

مهم‌ترین نمود تغییر نگرش روسیه در قالب واکنش این کشور به جنگ داخلی تاجیکستان روی داد. دولت‌مردان مسکو متوجه شدند که بی‌ثباتی در این کشور می‌تواند به دیگر کشورهای منطقه سرایت کند و امواج آن در نهایت دامن خود آنان را نیز خواهد گرفت. به این ترتیب، روسیه علاوه بر تلاش برای برقراری صلح و میانجیگری بین طرف‌های درگیر با ارتقای لشکر 201 بازمانده دوران اتحاد جماهیر شوروی، وظیفه حفاظت از مرزهای تاجیکستان را بر عهده گرفت و نیروهای نظامی روس به عنوان نیروهای حافظ صلح وارد تاجیکستان شدند. روسیه همچنین توانست مالکیت دائمی یک پایگاه نظامی را در تاجیکستان به دست آورد. (Freire, 2009: 144)

هنگامی که یوگنی پریماکف در سال 1996 وزیر امور خارجه روسیه شد، این دولت سیاست عملی، اما آرامی را در قبال کشورهای خارج نزدیک اتخاذ کرد. در این زمینه، تاکید روسیه بر توافقات دوجانبه و همکاری‌های عملی در مسائلی خاص بود. به این ترتیب، سیاستی متنوع با تاکید بر توسعه همکاری‌ها با کشورهایی که تمایل بیشتری نسبت به ورود به چنین توافقاتی داشتند در پیش گرفته شد. از این تاریخ، همکاری‌های اقتصادی به عنوان اساس یکپارچگی آینده جامعه کشورهای مستقل هم‌سود اعلام شد و در عین حال، روابط نظامی با کشورهای منطقه نیز اولویت خود را برای روسیه حفظ کرد. (Jonson, 2001: 97) تحول

نگرش دولت روسیه نسبت به منطقه خارج نزدیک با اصول رویکرد اوراسیاگرایی که در این دوره بر سیاست خارجی این کشور حاکم شده بود، انطباق کامل دارد. مطابق این رویکرد، ناامنی در مرزهای داخلی و خارجی کشورهای مستقل هم‌سود از جمله اساسی‌ترین تهدیدهای روسیه است. بنابراین، روابط روسیه با کشورهای مستقل هم‌سود باید در اولویت قرار گیرد. (داداندیش، 1384: 164)

توجه ویژه روسیه به منطقه خارج نزدیک با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین ادامه یافت. اعتقاد پوتین به این نگرش به حدی بود که در سال 2005، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را «فاجعه ژئوپلیتیک قرن» نامید. (نوری، 1389: 144) البته در دوران پوتین تغییراتی نیز در نگرش روسیه به این منطقه اتفاق افتاد. مهم‌ترین تغییر در این زمینه، ورود دیدگاه‌های ژئواکونومیک به جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه نسبت به این منطقه بود که در مواردی حتی دیدگاه‌های ژئوپلیتیک گذشته را تحت نفوذ و سیطره خود درآوردند. البته در مواردی این نگرش اقتصادی خود زمینه‌ای برای افزایش نفوذ سیاسی روسیه در منطقه به شمار می‌رفت. (Nygren, 2008: 4) به این ترتیب، در جهت‌گیری جدید سیاست خارجی روسیه نسبت به خارج نزدیک، تاکیده‌های پیشین بر جنبه امنیتی روابط به قوت خود باقی ماند، اما توجه بیشتری به جنبه‌های اقتصادی نشان داده شد. بخش انرژی، به ویژه در رابطه با کشورهای آسیای مرکزی در مرکز توجه روسیه قرار گرفت و منافع روسیه به حوزه انرژی کشورهای آسیای مرکزی گسترش یافت. (Jonson, 2004: 117)

پوتین برای تحقق اهداف سیاست خارجی خود در خارج نزدیک، اقدام‌های متعددی را انجام داد. از آن جمله می‌توان به تمرکز بیشتر بر سازمان همکاری شانگهای به ویژه به عنوان ابزاری موازنه‌گر در مقابل آمریکا اشاره کرد. مشارکت در تشکیل «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» از جمله دیگر اقدام‌های روسیه در این دوران بود. روسیه همچنین مرکزی ضدتروریستی در چارچوب جامعه کشورهای هم‌سود ایجاد کرده و نیز مانورهای نظامی مختلفی را با کشورهای آسیای مرکزی برگزار کرد. تجدید ساختار «پیمان امنیت دسته‌جمعی» نیز از جمله دیگر اقدام‌هایی بود که در این دوره توسط روسیه - و البته با موافقت دیگر اعضای این پیمان - به انجام رسید. (وحیدی، 1382: 102)

اهمیت منطقه خارج نزدیک در سیاست خارجی دمتری مدودف نیز مورد تأکید قرار گرفته است. در راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه که در تاریخ 12 مه 2009 به تصویب

رسید، بیان شده است که توسعه مناسبات دوجانبه و چندجانبه با کشورهای هم‌سود از جمله اولویت‌های سیاست خارجی روسیه است. بر این اساس، روسیه تلاش خواهد کرد تا ظرفیت همگرایی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و هماهنگی‌ها در فضای کشورهای هم‌سود را در چارچوب این اتحادیه و نیز پیمان امنیت دسته‌جمعی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا توسعه دهد. مطابق این راهبرد، روسیه پیمان امنیت دسته‌جمعی را عنصر اصلی بین دولت‌ها می‌داند که هدف آن مقابله با چالش‌های منطقه‌ای و تهدیدهای نظامی و سیاسی است. (Dimitrakopoulou & Liaropoulos, 2011)

به این ترتیب در دوره مدودف نیز با وجود تاکید بر عوامل اقتصادی، منافع استراتژیک و غیراقتصادی به طور کلی از دستور کار روابط روسیه با جمهوری‌های پیرامونی خارج نشده و حتی در مواردی با شدت بسیار زیادی دنبال شده است. مهم‌ترین نمونه این موضوع، جنگ اوت 2008 روسیه و گرجستان بود که جز در چارچوب منافع و رقابت‌های استراتژیک قابل تحلیل نیست. روسیه با واکنش به گرجستان نه تنها اولویت منافع خود در خارج نزدیک را به غرب گوشزد کرد و مخالفت عملی خود را با گسترش ناتو به شرق نشان داد، بلکه همچنین با افزایش نیروهای خود در دریای سیاه، حضور نظامی خود در منطقه را تقویت کرده و نیز با قدرت بیشتری منافع اقتصادی خود در انتقال انرژی از حوزه خزر را مورد تاکید قرار داد. (Tchantouridze, 2009: 11)

در سال 2009، روابط روسیه با اکثر کشورهای مستقل هم‌سود رو به گسترش بود. از جمله می‌توان به ایجاد دومین پایگاه نظامی روسیه در قرقیزستان و توسعه تعامل‌های اقتصادی با قزاقستان، ازبکستان و آذربایجان، به ویژه در بخش انرژی اشاره کرد. همچنین ایجاد نیروهای واکنش سریع در چارچوب پیمان امنیت دسته‌جمعی و نیز نهایی شدن سند تشکیل اتحادیه گمرکی اوراسیا میان روسیه، بلاروس و قزاقستان از جمله روابط روسیه با کشورهای منطقه در قالب تعاملات چندجانبه بود. (ماه‌پیشانیان، 1389: 45-48) در سال 2010 نیز وقایع کشورهای خارج نزدیک تا حدودی به نفع روسیه بود. انتخابات ریاست جمهوری اوکراین به روی کار آمدن ویکتور یانوکوویچ که به طرفداری از مسکو شهرت دارد منجر شد. در پی این واقعه، روسیه توانست موافقت اوکراین را با تمدید حضور ناوگان آن در دریای سیاه به مدت 25 سال جلب کند. به طور کلی، روند تحولات در این سال مطابق میل روسیه بود. (Lukyanov, 2010)

در مجموع، روسیه در دوره پوتین و مدودف تلاش کرده تا از فرصتهایی که موقعیت استراتژیک و میراث سیاسی آن در قبال کشورهای خارج نزدیک در اختیار آن کشور گذاشته است، کمال استفاده را ببرد. تمایل به تقویت نقش استراتژیک در اوراسیا از بین بردن روس‌هراسی و برقراری روابط نزدیک‌تر با اعضای جامعه کشورهای مستقل هم‌سود در اولویت دستورکار کرملین بوده است. به عهده گرفتن نقش رهبری در میان کشورهای پشاوروی، نه تنها برای روسیه مسئله‌ای حیثیتی تلقی می‌شود، بلکه در راستای تامین منافع ملی این کشور نیز است. (Dimitrakopoulou and Liaropoulos, 2011)

نتیجه‌گیری

با مروری بر دو دهه روابط فدراسیون روسیه با مناطق مختلف جهان، مشخص می‌شود که تغییرات گفتمانی و یا به عبارت دیگر، تحولات نظری سیاست خارجی این کشور، مهم‌ترین نقش را در روابط داشته است. به این ترتیب با حاکم شدن هر گفتمان بر عرصه سیاست خارجی این کشور، روابط با مناطقی از جهان مورد توجه بیشتر قرار گرفته و مناطقی دیگر اولویت خود را برای دستگاه سیاست خارجی روسیه از دست داده‌اند. حاکم شدن گفتمان اروآتلانتیک‌گرایی، گسترش روابط با غرب و تلاش برای ادغام با نهادهای غربی را به همراه داشت در حالی که به تبع آن، خاورمیانه، آسیای شرقی و کشورهای خارج نزدیک تنها اهمیتی حاشیه‌ای در سیاست خارجی روسیه یافتند. با حاکم شدن گفتمان اوراسیاگرایی، توازن به نفع گروه دوم تغییر یافت و در نهایت قدرت یافتن گفتمان «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»، اهمیت بیشتر منافع ملی را برای روسیه متذکر شد و در همان حال، موجب برقراری نوعی توازن در روابط روسیه با مناطق مختلف شد.

لازم است به این نکته اشاره شود که تداوم نسبی رویکردهای سیاست خارجی روسیه در یک دهه گذشته و طی دوره‌های ریاست جمهوری پوتین و مدودف، نشان‌دهنده این است که روسیه سرانجام از سردرگمی پس از فروپاشی رها شده و توانسته راه ویژه خود را در عرصه روابط بین‌الملل بیابد و آن را دنبال کند. این راه جدید، دربردارنده اولویت منافع بر ارزش‌ها، تلاش برای رسیدن به یک قدرت بزرگ مدرن و تعریف کم و بیش دقیقی از حوزه‌های استراتژیک و غیر استراتژیک برای مشخص کردن محدوده فعالیت روسیه است. به این ترتیب، اولویت‌های روابط خارجی روسیه مشخص شده و این کشور تلاش دارد در

سازگاری با این اولویت‌ها و با هدف اصلی تأمین منافع ملی، روابط خود با کشورها و مناطق مختلف جهان را تنظیم کند.

در این راستا، در دوره پوتین و مدودف، ماهیت روابط روسیه با مناطقی مانند غرب و آسیای شرقی تلفیقی از همکاری و رقابت استراتژیک بوده است. در منطقه خاورمیانه منافع اقتصادی اولویت روابط این کشور را تشکیل داده و در مورد کشورهای خارج نزدیک، الگوی روابط روسیه شامل ترکیبی از سه عامل تلاش برای تأمین ثبات منطقه و از این راه تأمین امنیت داخلی کشور، تلاش برای نفوذ استراتژیک و در عین حال جلوگیری از نفوذ دیگر قدرت‌ها، و همچنین اهداف مرتبط با حوزه اقتصاد و انرژی بوده است. با این حال باید توجه داشت که همه این موارد، نمونه‌هایی از گفتمان متمایزی است که طی یک دهه گذشته بر سیاست خارجی روسیه حاکم بوده است. به این ترتیب، متغیر اصلی تاثیرگذار بر تحول روابط منطقه‌ای روسیه، که همان تحولات نظری و گفتمانی است، همچنان به قوت خویش باقی مانده است.

منابع و مآخذ

1. آرتمی‌یف، الکساندر (1389)، "پایان «شایدها» در راه‌اندازی نیروگاه بوشهر"، ایراس، 1389/5/25، در:
- <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=11253>
2. امام جمعه زاده، سید جواد و رحیمی، رئوف (1388)، "جنگ سرد جدید از تئوری تا عمل"، فصلنامه سیاست خارجی، دوره 39، شماره 3.
3. امامزاده فرد، پرویز (1387)، "سیاست فدراسیون روسیه در دوران ریاست جمهوری بوریس یلستین در منطقه خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم و پانزدهم، شماره 4 و 1.
4. امیدوارنیا، محمدجواد (1380)، "ولادیمیر پوتین: دیدگاه چین"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 33.
5. ایواشوف، لئونید (1389)، "چرایی عدم تحویل اس 300 به ایران"، ایراس، 1389/7/4، در:
- <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=11856>
6. برنامه اوراسیای مرکزی (1389 الف)، "قصد مدودف برای بازدید از جزایر مورد مناقشه کوریل"، در:
- <http://cep.ut.ac.ir/fa/pages/80.htm>
7. برنامه اوراسیای مرکزی (1389 ب)، "سفر مدودیف به سوریه و ترکیه"، در:
- <http://cep.ut.ac.ir/fa/pages/15.htm>
8. بهمن، شعیب (1388)، "نقش انرژی در روابط روسیه و اتحادیه اروپا"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 65.
9. بیلینگتون، جیمز (1385)، "روسیه در جستجوی هویت خویش"، ترجمه مهدی سنایی، تهران: ایراس
10. ثقفی عامری، ناصر (1379)، "مبانی، رویکردها و سیاست‌های راهبردی در روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 29.
11. داداندیش، پروین (1384)، "روند تکوین سیاست‌های روسیه در آسیای مرکزی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 51.
12. راعی دهقی، مرتضی (1386)، "روسیه و اتحادیه اروپایی: استراتژی‌های متقابل انرژی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 60.

13. رحمانی، منصور (1383)، "راهبرد دفاعی و امنیتی روسیه در حوزه جنوبی"، در: ابراهیم خاتمی خسروشاهی، کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (2)، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
14. سورکوف، نیکلای (1390)، "روسیه، فلسطین و فرمول «دو دولت، دو ملت»"، ایراس، 1390/4/21، در:
- <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=17021>
15. سیمونوف، کنستانتین (1390)، "عطش گازی روسیه و چین"، ایراس، 1390/4/1، در: <http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=16569>
16. صفری، مهدی (1384)، "ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه و روابط با جمهوری اسلامی ایران"، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
17. عابدی، عقیفه (1388)، "سیاست خاورمیانه‌ای روسیه"، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، شماره 51.
18. قاضی‌زاده، شهرام و طالبی‌فر، عباس (1387)، "سازمان همکاری شانگهای: همگرایی نوین منطقه‌ای"، تهران: انتشارات لقاءالنور.
19. قوام، عبدالعلی (1387)، "فرهنگ استراتژیک روسیه"، دوفصلنامه ایراس، سال سوم، شماره 3.
20. کرمی، جهانگیر (1382)، "هویت ملی و سیاست روسیه در خارج نزدیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 44.
21. کرمی، جهانگیر (1384)، "تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مساله غرب"، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
22. کولایی، الهه (1376 الف)، "تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 18.
23. کولایی، الهه (1376 ب)، "سیاست و حکومت در آسیای مرکزی"، تهران: سمت.
24. کولایی، الهه (1383)، "علل و پیامدهای توسعه روابط فدراسیون روسیه و رژیم صهیونیستی (با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران)"، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
25. کولایی، الهه (1385)، "سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه"، چاپ دوم، تهران: سمت.
26. کولایی، الهه (1389)، "سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی"، تهران: سمت.

27. کولایی، الهه و نوری، علیرضا (1389)، "عمل‌گرایی پوتین و تغییر در روندهای سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه سیاست، دوره 40، شماره 2.
28. کیانی، داوود (1387)، "سیاست روسیه در خاورمیانه: محورها و محرک‌ها"، فصلنامه راهبرد، سال هفدهم، شماره 47.
29. لاروئل، مارلن (1388)، "اوراسیاگرایی روسی (ایدئولوژی امپراتوری)"، ترجمه جعفر سیدزاده و محمد حسین دهقانین، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
30. ماه‌پیشانیان، مهسا (1389)، "کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (3)"، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
31. مولائی، عبدالله (1386)، "جایگاه اروپای جدید در سیاست جهانی و تاثیر آن بر روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 60.
32. نوری، علی‌رضا (1387)، "تحولات مفهوم آمریکا ستیزی در سیاست خارجی روسیه با تاکید بر سیاست خارجی پوتین"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره چهارم.
33. نوری، علی‌رضا (1389 الف)، "سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین: اصول و روندها، تهران: دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم - مرکز مطالعات راهبرد بین‌الملل.
34. نوری، علی‌رضا (1389 ب)، "چیستی اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 72.
35. وحیدی، موسی‌الرضا (1382)، "گوآم و CIS: چالش‌ها و فرصت‌های فراروی سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 44.

36. Aseeva, Anna (2010), "Rethinking Europe's Gas Supplies after the 2009 Russia – Ukraine Crisis", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol. 8, No.1.
37. Contessi, Nicola P. (2010), "China, Russia and the Leadership of the SCO: a Tacit Deal Scenario", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol. 8, No. 4.
38. Dimitrakopoulou, Sophia & Liropoulos, Andrew (2010), "Russia's National Security Strategy to 2020", Offnews.info, 8/3/2010, Available at: <http://www.offnews.info/imprimir.php?contenidoID=20779> , 27/7/2011.
39. Feng, Chen (1994), "Current Situation and Prospects of Sino – Russia Relations", Foreign Affairs, No. 34.
40. Freire, Maria Raquel (2009), "Russian Policy in Central Asia: Supporting, Balancing, or Imposing?", Asian Perspective, Vol. 33, No. 2.
41. Hancock, Kathleen J. & Steven E. Lobell (2010), "Realism and the Changing International System: Will China and Russia Challenge the Status Quo?", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol.8, No. 4.

42. Igumnova, Lyudmila (2011), "**Russia's Strategic Culture between American and European Worldviews**", *The Journal of Slavic Military Studies*, 24:2.
43. Jonson, Lena (2001), "**Russia and Central Asia**", in: **R. Allison & L. Johnson, Central Asian Security: The New International Framework**", Washington D.C.: Brookings Institution Press.
44. Jonson, Lena (2004), "**Vladimir Putin and Central Asia: The Shaping of Russian Foreign Policy**", London: I.B.Tauris & Co Ltd.
45. Jozwaik, Rikard (2011), "**Russia, EU Spar over Energy Policy at Brussels Meeting**", RFE-RL, 24/2/2011, Available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2319903.html> (accessed on: 27/2/2011).
46. Karaganov, Sergei (2011), "**Russia's Asian Strategy**", *Russia in Global Affairs*, 2/7/2011, Available at:
<http://eng.globalaffairs.ru/pubcol/Russias-Asian-Strategy-15254> (accessed on: 28/7/2011).
47. Lukyanov, Fyodor (2010), "**A Troubled Year across the Former Soviet Union**", *Russia in Global Affairs*, 23/12/2010, Available at:
<http://eng.globalaffairs.ru/print/redcol/A-troubled-year-across-the-former-Soviet-Union-15073> (accessed on: 30/7/2011).
48. Lukyanov, Fyodor (2011), "**Putin, Medvedev Split over Libya**", *Russia in Global Affairs*, 27/3/2011, Available at:
<http://eng.globalaffairs.ru/redcol/Putin-Medvedev-split-over-Libya-15139> (accessed on: 29/7/2011).
49. Nygren, Bertil (2008), "**The Rebuilding of Greater Russia: Putin's Foreign Policy towards the CIS Countries**", London and New York: Routledge.
50. Petro, Nicolai N. (2011), "**Russian Foreign Policy, 2000-2011: From Nation-State to Global Risk Sharing**", *PECOB's Papers Series*, No. 12.
51. RFE-RL, 6/9/2010, "**Russia, Israel Sign Military Cooperation Agreement**", Available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2150123.html> (accessed on: 5/10/2010)
52. RFE-RL, 9/2/2011, "**Medvedev Orders More Weapons to Kurile Islands**", Available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2302595.html> (accessed on: 11/2/2011) <http://www>
53. RFE-RL, 11/2/2011, "**Russia Talks Tough in Dispute with Japan**", Available at:
<http://www.rferl.org/articleprintview/2306446.html> (accessed on: 11/2/2011)
54. Rumer, Eugene B. (2007a), "**A Foreign Policy in Transition**", *The Adelphi Papers*, 47: 390.
55. Rumer, Eugene B. (2007b), "**Putin's Foreign Policy**", *The Adelphi Papers*, 47: 390.

56. Sakwa, Richard (1993), "**Russian Politics and Society**", London: Routledge.
57. Sakwa, Richard (2004), "**Putin's Second Term**", The Royal Institute of International Affairs: Russian and Eurasia Program.
58. Sergunin, Alexander (2004), "**Discussion of International Relation in Post-Communist Russia**", Communist and Post-Communist Studies, Vol. 37, No. 1.
59. Shlapentokh, Dmitry (2005), "**Russia's Foreign Policy and Eurasianism**", Eurasianet, 1/9/2005, Available at: <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav080205a.shtml> (accessed on: 25/7/2011).
60. Tchantouridze, Lasha (2009), "**It Does not Take a Prophet: War and Peace in the Caucasus**", Central Asia and the Caucasus, No. 1(55).
61. Tolz, Vera (1992), "**Russia: Westernizers Continue to Challenge National Priorities**", RFE/RL Research Report, Vol. 1, No. 49.
62. Torjesen, Stina (2009), "**Russia, the CIS and the EEC; Finally Getting it Right?**", in: E. W. Rowe & S.
63. Torjesen, "**The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**", London and New York: Routledge.
64. Trenin, Dmitri (2009), "**The Lonely Power: Russian Security Policy and the West**", **The Security Times**, Available at: <http://www.carnegie.ru/publications/?fa=22683> (accessed on: 26/7/2011).
65. Trenin, Dmitri (2010), "**The Modernization of Russia's Foreign Policy**", Carnegie Endowment, Available at: <https://www.carnegieendowment.org/2010/08/02/modernization-of-russia-foreign-policy/58t> (accessed on: 26/7/2011).
66. Tsygankov, Andrei (2006), "**New Challenges for Putin's Foreign Policy**", Orbis, Volume 50, Issue 1
67. White, Stephen (2011), "**Understanding Russian Politics**", New York: Cambridge University Press.